

عاقبت تملق و چاپلوسی سلطان محمود غزنوی

۳ آذر ۱۳۹۶ ساعت ۲۲:۱۸

سلطان محمود را در حالت گرسنگی بادنجان‌ی بورانی پیش آوردند، خوشش آمد، گفت: بادنجان طعمی ست خوش. ندیمی در مدح بادنجان فصلی پرداخت. چون سیر شد. گفت: بادنجان سخت مضر چیزی ست. ندیم باز در مضرات بادنجان مبالغتی تمام کرد. سلطان گفت ...

کافه تاریخ- تاریخ شفاهی

سلطان محمود را در حالت گرسنگی بادنجان‌ی بورانی پیش آوردند، خوشش آمد، گفت: بادنجان طعمی ست خوش. ندیمی در مدح بادنجان فصلی پرداخت. چون سیر شد. گفت: بادنجان سخت مضر چیزی ست. ندیم باز در مضرات بادنجان مبالغتی تمام کرد. سلطان گفت: ای مردک! نه این زمان مدحش می‌گفتی؟ گفت: «من ندیم توام نه ندیم بادنجان، مرا چیزی می‌باید گفت که تو را خوش آید نه بادنجان را!»

ندیمان گاه سخنان نیش‌دار و پرمغز هم می‌گفتند: «از بهر روز عید، سلطان محمود خلعت هرکسی تعیین می‌کرد. چون به طلحک رسید، فرمود که پالانی بیاورید و بدو دهید. چنان کردند. چون مردم خلعت پوشیدند، طلحک آن پالان در دوش گرفت و به مجلس سلطان آمد. گفت: ای بزرگان! عنایت سلطان در حق بنده از اینجا معلوم کنید که شما همه را خلعت از خزانه فرمود دادن و جامه خاص از تن خود برکنند و در من پوشانید.»

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/36436/عاقبة-تملة-چاپلوسية-سلاطاز-محمود-غزنوى>